

# توسعه معانی کلمات در قرآن با گذر زمان

ندا خداشناس فیروزآبادی<sup>۱</sup>



(از ص ۱۲۳ - ۱۶۳)

## چکیده

یکی از کاربردهای علم وجوه و نظایر در زبان شناسی و فقه اللغة است. دایره این علم در آغاز برای شرح و تفسیر کلمات وحی، به منظور فهم صحیح تر آن شکل گرفت. ولی در طی چند قرن به گستره علوم گوناگون وارد شد. در این مقاله تنها به آن بخش از معانی واژه ها که با تفسیر همراه است، می پردازیم و به همین منظور سه واژه قرآنی را مورد بررسی قرار می دهیم. وجوه معنا شاید بتواند پاسخ گوی بخشی از نیازهای مخاطب باشد. همچنین جستجوی معنای واحد نیز، تا اندازه ای راهگشاست. اما هیچ یک، به تمامی در برگیرنده آنچه از یک معنا، برای واژه های عمیقی چون واژه های قرآن انتظار می رود، نخواهد بود. لذا پیشنهاد می شود، به جای وجوه یک واژه، معنای مشترکی یافته و سپس درجات معنای آن را، با تامل در محدوده سیاق آیات به کار رفته، تخمین زده و آن را تا رسیدن به معنایی شامل و کاربردی کامل کنیم.

کلید واژه ها: معنا در قرآن - وحدت معنا - وجوه - نظایر - فقه اللغة.

## مقدمه

"آنچه آدمی را به فراگیری علوم و معارف قرآنی می‌کشاند، اشتیاق تقید به ارزش های صحیح و ایمان به آنهاست. گام نخست در این زمینه، دانستن مفاهیم و شناخت اجمالی آنها و قدم بعدی تبیین و تفصیل ایمانیات است. می‌توان تنها به خواندن بسنده و به آنچه از گذشتگان رسیده و معمول است، قناعت نمود. در این میان گاه می‌توان با منطری متفاوت به فضاهای نوینی دست یافت. بدون شک قرآن از مهم ترین منابعی است که مبنای ایمان و عمل صالح قرار گرفته و می‌گیرد. آن چه در این راستا جلب نظر می‌کند، فهم درست کلام وحی است که ذهن هر مسلمان جوای حقیقت را به خود می‌کشاند. طبعاً پیمودن این مسیر بدون شناخت درست آیات و دستیابی به مفاهیم و مقاصد آن، امکان پذیر نخواهد بود. براساس این نیاز، علوم نظیر مفردات، تفسیر، فقه اللغة و فقه الحدیث مدخلیت پیدا می‌کند. از این رو نظریه وجوه و نظایر به منزله یکی از شعب مفردات قرآن موضوعیت پیدا نموده و اصول و قواعدی به هم می‌زند. اگر چه در ابتدا به نظر می‌رسید، نسبت به موضوعات دیگر علوم قرآنی با موضوعی کوچک و محدود روبرو هستیم، اما به تدریج، به افق های جدیدی دست یافته و آن را زمینه ای جالب برای تحقیق یافتیم. با وجود این که بزرگان علوم عربی و علوم قرآنی در آن وارد شده اند، اما عرصه را برای بررسی و اظهار نظر باز گذاشته اند. به همین جهت، برای یافتن پاسخی منطقی به چیستی آن، مشتاق تر شده و درصدد کشف نظر محققین و علما برآمدم، تا بتوانم حقیقت موضوع را از یک طرف، و از طرف دیگر اعتقاد قلبی آنها را دریابم، این امر به ظاهر آسان می‌نمود، از آنرو که نقطه آغاز این علم تنها فقه اللغة بوده، (سیدی، ۱۹) ولی به طرز شگفت آوری در علوم چون تفسیر، قرائات، اعراب، مفردات، بلاغت - شاخه مجاز -، ترجمه (فرزانه، ۶) و اعجاز (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۳۰۳) وارد شده و از آن جا به مرز حدیث نیز سرایت نمود. خلاصه آن که هر جا سخن از کلام و فهم آن باشد، پای معنا و وجوه معنا نیز به میان خواهد آمد و در پی آن شاهد زور آزمایی تاریخی، قائلان وجوه و مترادف معنا - به استناد دو حدیث - و معتقدان به وحدت معنا - در پی میل فطری به وحدت در مقابل کثرت - خواهیم بود. گفتنی است مباحث هرمنوتیک

نیز براساس همین نیاز، یعنی، دستیابی به معنای مدّ نظر نویسنده، پی ریزی شده است. آنچه شگفتی ما را برمی‌انگیزد، این بود، که نمی‌توانستیم به طور دقیق تشخیص دهیم، که میان این دو نظریه کدام را برگزینیم؟ قضاوت و جانب‌داری، زمانی مشکل‌تر می‌شد که گاه موافقان وجوه معنا آن‌جا که کار به هفتاد معنی می‌رسید دیگر نمی‌توانستند به آن خوش بین باشند، و پای در وادی بی‌سرانجام تأویلات گذاشته به آن اعتماد نموده و بنای اعتقاداتشان را بر آن گذاردند، حتی اگر نصّ معصوم باشد. (صدوق، ۲). زیرا منظور امام (ع) در آن به طور واضح تبیین نشده است. به عنوان نمونه یکی از محققان، وجوه معنا را تحت عنوان توسعه در معانی کلمات در حدیث، محصول تطور معنای الفاظ در طول زمان می‌داند و معنای نخستین را معنای اصلی و معانی دیگر را به عنوان مفاهیم مجازی و یا اصطلاحی می‌پذیرد (معارف، ۸۰). از طرفی همین محقق در ادامه نگران بدفهمی روایات به دلیل تعدد معنا شده تا آنجا که اعتراض خود را در جایی که بحث وجوه معنا به تاویل تغییر شکل می‌یابد، صراحتاً اعلام می‌نماید (همو ۷۷، ۷۹) از طرف دیگر، برخی از مخالفان وجوه معنا، گاه در کلام خود، از واژه‌های مترادف بهره‌جسته ولی در ردّ آن شواهدی می‌آورند. لذا نمی‌توان به طور قطع منکر یا مدافع وجوه و یا مترادف معنا بود. اما شاید بتوان با معرفی و تبیین دقیق جایگاه‌ها و مرزهای آن، اندکی به این دو مقوله سامان بخشید.

#### تعریف «وجوه»

منظور از «وجوه» اتحاد لفظ و تعدد معناست. برخی آن را جزء علم لغت و مفردات قرآن، در قسمت اشتراک لفظ و معنی می‌دانند (سجادی، ۲۰۰/۱). اعم از این که معنی حقیقی، مجازی، استعاری یا کنایی و نیز همچنین، مشترک لفظی یا معنوی باشد (محقق، ۱۵). از این رو، استعمال لفظ واحد، در چند وجه را از معجزات قرآن کریم برشمرده‌اند. (سیوطی، ۲۸۳/۱). آن چه به طور اجمال از سخنان علمای فن، در زمینه معنای لغوی و اصطلاحی بر می‌آید این است که پدید آمدن معانی ثانوی و اصطلاحی نیاز به قرائن لفظی یا معنوی دارد (محقق، ۱۶) و یا لاقلاً می‌بایست سیاق آیات و فضای متن را لحاظ نمود (فرزانه، ۶).

## جایگاه شناسی بحث «وجوه»

- ۱- بحث درباره وجوه معانی لغات قرآن گاه به صورت کتابی کامل درآمده؛ مانند «وجوه القرآن» ابوالعباس احمد بن علی مقرئ (د. ۶۵۸ ق) (محقق، ۱۵)
- ۲- گاهی دانشمندان فصلی از کتاب خود را که درباره قرآن نوشته بودند، به معرفت وجوه اختصاص می دادند. مانند سیوطی در الاتقان و پیش از آن ابن جوزی (د. ۵۹۷ ق) در «المدهش فی علوم القرآن والحديث واللغة» که بابی تحت عنوان «ابواب منتخبة من الوجوه والنظائر» (ص ۱۰) را به آن اختصاص داده، و پیش تر، ابن قتیبه در «تأویل مشکل القرآن» (د. ۲۷۶ ق) «باب اللفظ الواحد للمعانی» (ص ۵۵۶).
- ۳- یکی از کاربردهای این علم در فقه اللغة است (سیدی، ۱۹).
- ۴- مفسران نیز در کتب تفسیر هنگام بحث درباره لغات قرآن به شرح وجوه و معانی آن می پردازند تا آن جا که برخی این علم را از فروع علم تفسیر می دانند (حاجی خلیفه ج، ۱/۲۰). مثلاً رشیدالدین میبدی (د. ۵۲۰ ق) صاحب تفسیر «كشف الاسرار و عدة الابرار» ذیل آیه «ثم إن ربك للذین عملوا السوء بجهالة» می نویسد: پارسى سوء، بدى است و در قرآن آن را بر یازده وجه تفسیر کرده اند (۴۶۵/۵).
- ۵- برخی از دانشمندان کتاب هایی در شرح مفردات قرآن نگاشته اند و به رشته تحریر درآورده اند و به دلیل پرداختن به بحث «وجوه» نام «وجوه القرآن» بر «غریب القرآن» یا «الفاظ القرآن» غلبه نموده است مانند: وجوه القرآن تفلیسی (د. ۵۵۸ ق).
- ۶- بحث و جستجو درباره لغات قرآن باعث شد تا حول فهم احادیث نبوی هم تحقیق شود. مانند «الفاظ فی غریب الحدیث» از زمخشری (د. ۵۳۸ ق) و یا «غریب الحدیث» ابن جوزی. ناگفته نماند، در این مقال نیز، ضایعاتی در فهم حدیث پدید آمد. اهمیت این نکته زمانی بیشتر می شود، که در لوای «وجوه» کلمات، تأویل پذیری آنها به میان کشیده شده و تا هفتاد وجه می رود. حدیث شریف «علی علی السحاب» نمونه ای از این دست است (معارف، ۷۷، ۷۹).

### پیشینه

قانلان به بحث وجوه غالباً به دو حدیث استناد می‌کنند: «لا یكون الرجل فقیهاً کلّ الفقیه حتّی یرى للقرآن وجوهاً کثیرة» (سیوطی، ۱/۲۸۳) و زوی ابن سعد من طریق عکرمة عن ابن عباس؛ یرسله علی ابن ابیطالب (ع) الی الخوارج و قال (ع): «إذهب إلیهم و خاصمهم و لا تحاجهم بالقرآن فأنه ذو وجوه». به غیر از دو کتاب عکرمة بن عبدالله (د. ۱۰۵ق) و علی ابن ابی طلحة (د. ۱۴۳ق) که به دست ما نرسیده است (محمد العوا، ۱۹)، می‌توان المقاتل سلیمان بن بلخی (۱۰۵ - ۱۵۰ق) را اولین کسی دانست که این روش را وارد تفسیر نمود (ص ۷).

### موافقان وجوه معنا

موافقان وجوه معنا بر این باورند که کلمات مترادف، واژگان زبان را غنی می‌کند و اختلاف الفاظ و وجود چند کلمه برای یک معنی، بهتر در قلوب جایگزین می‌شود و مفهوم بهتر در آذهان رسوخ می‌کند. همچنین، به کارگیری مجاز معنا را ادبی تر ساخته و بر انسان اثر گذارتر است. به ویژه اگر مجاز جدید باشد.

«وجود کلمه ای مستقل برای چیزی، بار حافظه انسان را سنگین می‌سازد و به واسطه اشتراک، واژگان نوعی انعطاف پذیری می‌یابند و بدون این که معنای خود را از دست بدهند، قابلیت کاربردهای جدید می‌یابند» (سیدی، ۶). ابومسحل الأعرابی (قرن دوم ق) از جمله کسانی است که انبوهی از الفاظ متعدد را - بی اشاره به این که شاید به گویش ها و لهجه های متعدد تعلق دارند - در کتاب «النوادر» گردآوری نموده است. ابن السکیت (قرن سوم ق) کتاب «الألفاظ» و فیروزآبادی (د. ۸۱۷ق) صاحب «قاموس»، نظرات خود را در کتاب «الروض المسلول» فیما له اسمان الی الوف» به معنای «بوستان هایی پیش کش، در بیان آن چه از دو تا هزاران نام دارد»، جمع نمودند (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۲۲۲). مقاتل به عنوان علم دار این روش، در تفسیر همواره مورد توجه محققان بوده است. آن چه برخی از آنان را به تحسین مقاتل می‌کشاند؛ طرح کلی وی می‌باشد که در عین سادگی، بسیار استوار است. وی برای هر لفظی که انتخاب می‌کند، نخست تعداد وجوهی را که آن لفظ در قرآن دارد ذکر می‌کند. سپس

برای هر یک از این وجوه، همه آیاتی را که درباره معنی آن لفظ با هم مطابقت دارند، می آورد (نویا، ۹۰).

#### مخالفان وجوه معنا (وحدت معنا):

پیدایش مباحثی تحت عنوان وحدت معنا و فقه اللغة براساس دو گونه رویکردی است که به واسطه گردن نهادن به وجوه معنا، شکل گرفته است. اما به نظر می رسد، هیچ یک از آنها به مقصود نرسیده و مبتلا به مغالطه خلط بین معانی لغات می باشد. به عقیده عبدالرحمن بنت الشاطی عدم توانایی به دستیابی معنای واژه های قرآنی از وجوه اعجاز بیانی آن بوده و مفسر در آوردن واژه های مترادف تنها در راه شرح و تقریب پای می نهد (ص ۶۳۲). بررسی شیوه مقاتل - به عنوان اولین نمونه در دسترس - در تفسیر و وجوه، این رای را تقویت می نماید که مقاتل برای پاسخ به نیاز فطری فهم بیشتر کلام وحی، دست به کار و روشی ابداعی در تفسیر می زند (شخاته، ۶۰) و تلاش می کند با در نظر گرفتن سیاق آیات (نویا، ۹۶) و معنای تک تک واژه ها - تا آنجا که مصحح کتاب وجوه و نظایر در مواردی که کتاب وضوح ندارد، به تفسیر مقاتل مراجعه می کند (شخاته، ۹) - به بطنهای قرآن دست یابد. به عبارت دیگر برای توضیح و تبیین کلام وحی (قرآن) که به زبان عربی است، توضیح و تبیین کلام وحی (قرآن) که به زبان عربی است، از واژه های دیگر این زبان، که گاه غیر وحیانی هم هستند، استفاده نموده (نویا، ۹۶) و از تفاسیر دیگران و روایات استفاده نکرده است (شخاته، ۶۰). از طرف دیگر، همین امر منجر به بروز مخلفت هایی در برابر اندیشه مقاتل شده است. ابن در ستویه (د. ۳۴۷ق) در رأس منکران اشتراک معنا می باشد. وی نمی پذیرد، که مثلاً واژه «وَجَد» دارای معانی مختلفی چون «یافتن خشم و عشق» باشد. می گوید: «کسانی که در معانی کلمات تأمل و در حقایق آن ها تحقیق نمی کنند، گمان کرده اند که واژه «وجد» معانی مختلف دارد. حال آن که تمام این معانی در واقع، بیان گر یک مفهوم هستند و آن رسیدن به چیزی است؛ خواه نیک و خواه بد. (عبدالطواب، ۳۶۷). وی علت مخالفت با اشتراک لفظی را چنین بیان می کند: «لغت برای بیان و تبیین وضع شده است ولی اشتراک خلاف آن است» (سیدی، ۶). ترمذی نیز از جمله

کسانی است که به سختی در مقابل وجوه معانی کلمات قرآنی می ایستند. وی نماینده یکی از قدیمی ترین کوشش ها برای تعریف اصطلاحات دینی اسلامی، بر مبنای کلمات قرآنی است (نویا، ۹۹). نظریه او به خوبی در این عبارت بیان شده است. «یکی می گوید اسلام و ایمان یکسان اند، و دیگری می گوید که با متفاوت اند. به آنها بگو که کجا دو کلمه ای یافته اید، که در ازای معنایی چنان یکسان باشند، که یکی هیچ چیز، ولو بسیار اندک بر دیگری نیفزاید؟» (همو، ۹۷) در این راستا، ترمذی پس از یک قرن، به روش مقاتل اشکال وارد کرده و مترادفات حقیقی را انکار می کند و «الفروق و منع الترادف» را در تحلیل ۱۶۴ زوج واژه، به نگارش در می آورد (همانجا).

ثعالبی (د. ۴۲۹ق) در «فقه اللغة و سر العربیة» و ابوهلال عسگری (د. ۳۹۵ق) در «الفروق فی اللغة» به تلاش هایی در همین راستا دست زده اند. معاصران نیز سعی بین «وجوه» و «وحدت» را پیموده اند.

از آنچه گفتیم بر می آید که وجوه معنا می تواند از چند جهت دستخوش اشکال شود:  
 - با گسترده شدن دایره این روش و ورود «احوال» و «اصل تجربه مذهبی» ممکن است در برابر انحرافات قرار گیریم که بازگرداندن آن به مسیر اصلی بسیار دشوار و یا ناممکن باشد. یعنی حال شخص در معنای کلمات اثرگذار است. (نویا، ۹۸ - ۹۹) تا آن جاکه برخی محققان تجربه را اصل تفسیر دانسته اند (همو، ۸۹ - ۱۷۸).

- در مورد برخی واژه های اعتقادی که بار معنایی بزرگی را دارند؛ نظیر ولایت و رحمت، هدایت، حنیفیت و یا مفاهیم کاربردی چون عبودیت، تقوی، ... که اعتقاد و یا عمل به آن تکلیف الهی است، می بایست دقت نظر بیشتری صورت گیرد تا معنا، به مفهوم اصلی و حقیقی مدنظر خداوند، نزدیک تر باشد.

به اعتقاد برخی، محتوای دینی و عرفانی قرآنی بسیار غنی تر است از آن چه گاهی، نسل های نخستین مسلمان از آن فهمیده اند (همو، ۳۳).

- روش مقاتل این است که برای فهم یک واژه مانند (x) معادل (y) را مطرح می کند و به عبارت دیگر با توجه به سیاق آن، به جای همان (x) معادل (y') را معرفی می کند. اشکال زمانی به

وجود می آید که اولاً: تعداد معادل ها گاه، به بیست مورد می رسد. به عبارت دیگر برای مجهول (x) بیست معادل چون (y، y'، y'' و ... تعریف کنیم. مانند هدی (مقاتل، ۷۸).  
ثانیاً: گاه به جای مجهول (x) با در نظر گرفتن واژه های ماقبل و مابعد مجهول ( $2x=y$ ) را انتخاب و مجدداً به جای مجهول (y) مجهول ( $4y=z$ ). تصور کنید. اگر این کار چند بار تکرار شود، تا چه اندازه از مجهول اول، دور خواهیم شد. مانند واژه «تبتیل». مقاتل این کلمه را به اخلاص ترجمه

می کند ولی کلمه اخلاص به قدری وسیع و مبهم است که مقاتل می تواند، آن را مترادف هر مفهوم مذهبی دیگر بگیرد (نویا، ۳۲).

ثالثاً: گاه معادل های (y) و (z) هیچ ارتباط منطقی با هم ندارند. مانند صدع (سردرد و شکافته شدن زمین) (ابن منظور، ۱۹۴/۸).

رابعاً: گاه معادل های (ش) و (ش) با هم در تضادند. مانند جبار (گردنکش و چیره و زبردست) (مقاتل، ۱۸۵). با این وجود شاید سخن آن محقق، منطقی به نظر برسد که: «هیچ واژه و حرفی در قرآن نیست که غیرش بتواند در جای آن بنشیند» (عبدالرحمن بنت الشاطی، ۳۰۳).

— همان طور که گفتیم وجوه و نظایر، در ترجمه و به طور کلی ترجمه قرآن مطرح می شود. اما با گسترده شدن دایره آن در ترجمه قرآن به زبان های دیگر در فضایی ناشناخته قرار می گیریم که ترجمه معنا را از زبانی به زبان دیگر دچار مشکل می کند (سیدی، ۶). مثلاً مقاتل واژه «ولی» را گاه به عنوان «قریب» (خویشاوند نزدیک)، گاه «رب» (پروردگار)، گاه «ناصر» به کار می برد تا جزئیات معنایی، هر چه نزدیک تر به متن باشد (نویا، ۹۵).

نکته دیگر این که دو حدیثی که فائلان به بحث وجوه معنا، به عنوان شاهد به آن استناد می کنند، می تواند نشانگر عمق و شمولیت و بطن های قرآن باشد، نه ذو وجوه بودن یک واژه. بنا بر آنچه گفته شد، وجوه معنا تنها در مواردی کاربرد می یابد که پای مسائل دقیق علمی و اعتقادی در میان نباشد و نمی توان به عنوان روشی دقیق و علمی برای رسیدن به مفاهیم قرار گیرد. تا آن جا که شاید بتوان آن را به نوعی، آفت تفکر قلمداد نمود. زیرا محقق به سرعت، به تعدادی معنا برای یک واژه راضی شده و از رسیدن به کنه معنا باز می ماند. عمر محمد مختار، اشتراک لفظ



را عامل ابهام معنا و مانع فهم و تشویش ذهن می‌داند. تا آن جا که برخی، آن را چون وبایی می‌دانند، که نیازمند درمان بوده و راه حل‌هایی برای این منظور پیشنهاد می‌نمایند (سیدی، ۶-۷). در مجموع می‌توان گفت وجوه معنا نمی‌تواند روشی دقیق و علمی برای رسیدن به مفاهیم قرار گرفته و ذهن دچار سردرگمی می‌شود. انسان فطرتاً در پی وحدت معناست تا از سردرگمی درآید. وجوه و کثرت معنا، بدون در نظر گرفتن ارتباط منطقی بین آنها، مانند شیشه‌ای مشجر است که از پشت آن به راحتی نمی‌توان منظره‌ای را که در ورای شیشه قرار دارد، به وضوح مشاهده نمود. با اعتقاد به معنایی شایسته برای یک واژه، می‌توان با دیدی روشن مفاهیم مخفی در ودای واژه‌های قرآنی را دریافت. مانند آن‌که از پشت شیشه‌ای صاف، مناظر را بنگریم.

#### معنای مشترک

وجوه و وحدت معنا، اگرچه تا اندازه‌ای ما را به معنای کلمه می‌رساند، اما نمی‌تواند تمامی نیاز ما را برآورد. علاوه بر این گاه موافقان معنای واحد، در کلام خویش از مترادفات معنایی متداول، بهره‌جسته، و یا در برابر آن - تا آن جا که گره‌ای می‌گشاید - از خود مقاومتی نشان نمی‌دهند. اما در ادامه

بی‌اعتمادی‌شان را نسبت به آن ابراز می‌نمایند. از جمله، یکی از محققان معتقد به استعمال لفظ در معنای حقیقی، مجازی، کاربردی، به خاطر حقیقت شرعی است و ذو وجوه بودن را محصول تحول معنا در طول زمان می‌داند (میرباقری، ۱۱۷). اما در بررسی معنای ضلالت که ۱۹۰ بار در قرآن به کار رفته، به جز ۱۷۰ بار، که به معنای ضلالت از مسیر حق و ایمان است، ۱۵ مورد آن را به معنای مختلف قلمداد نموده و این معنای را تظاهر مصادیق دیگر می‌شمارد و در ادامه معنای واحد را می‌پذیرد (همو، ۱۱۹). از سویی دیگر، نمی‌توان از وجوه معنا نیز صرف نظر کرد. در محاورات یومیه، غالباً از مترادفات برای انتقال و بیان احساسات و افکار خویش مدد می‌گیریم. قطعاً کلام یک نویسنده در محاوره و نوشتن متن علمی و ادبی و یا تحقیقی با هم تفاوت دارد و این امکان وجود دارد که در متون غیر تحقیقی خویش، مترادفات لغوی را به کار گیرد. پیشنهاد این است که، به جای وجوه و وحدت معنا، معنای مشترکی برای آن یافت و

سپس درجات معنای آن را نیز پیدا نمود. مانند درجات معنایی «ولی» که در این مقاله مورد تحقیق قرار گرفته است. گرچه رسیدن به آن ممکن است سخت باشد، اما محسنات بسیار دارد. به فطرت نزدیک تر است و فکر را از تشتت نجات می بخشد. «أرباب متفرقون خیر أم الله الواحد القهار» (یوسف، ۳۹).

برای رسیدن به «معنای مشترک» در مورد واژه های قرآنی، بهتر است موارد زیر را لحاظ نمود:

- ۱- معنای پیشنهادی، متضمن شأن آن مفهوم در نظام خداوندی باشد.
  - ۲- مرز آن با مفاهیم نزدیک به خود، قابل تشخیص باشد.
  - ۳- تأثیر قبول یا عدم قبول آن مفهوم کاملاً مشخص باشد و ارتباط منطقی آن با مفاهیم همتا واضح باشد.
  - ۴- مفهوم پیشنهادی باید مبین و قابل تعقل باشد.
  - ۵- با سنت ها و نظام الهی هماهنگ باشد.
  - ۶- اقوم باشد. «إن هذا القرآن یهدی للتی هی أقوم (الاسراء، ۹)».
  - ۷- عظیم، زیبا و دل نشین باشد.
  - ۸- فطرت سلیم آن را در حد بدیهیات بپذیرد.
  - ۹- استدلال آن متقن باشد.
  - ۱۰- در تمام مصادیق جواب دهد. گاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
  - ۱۱- ضدی برای آن یافت نشود. پرتال جامع علوم انسانی
  - ۱۲- گره گشا باشد.
  - ۱۳- با تأویلات و روایات اهل بیت (ع) هم خوانی داشته باشد و یا لااقل در تعارض نباشد.
  - ۱۴- معنای پیشنهادی پویا باشد. منظور آن که معنا حتی اگر نیاز باشد در قالب یک جمله بیان شود. چون چشمه ای جوشان، افقهای تازه تری از مفهوم را پیش رو بگشاید. نه این که خود را در تنهایی و بن بست بیابیم.
- گاه جستجوی معنای مشترک ساده بوده و کار به درجات معنا نمی انجامد. مانند جبار و صدع، به عنوان نمونه در مورد واژه «جبار» خواهیم داشت.

## «جبار»

از ماده جبر ده بار به صورت چهار لفظ جبار، جباراً، الجبار، جبارین و در نه سوره از قرآن کریم به کار برده شده است (فؤاد عبدالباقی، ۱۷۳). در لغت آن را به معنایی مختلفی دانسته اند. از جمله کسی را به اجبار و ادار به کاری کردن (فراهیدی، ۱۱۵/۶). کسی که ادعای علو و برتری دارد و حرف نشنو است و نیز کبر و ورزیدن، خود بزرگ بین، و خودپسند (ابن منظور، ۴/۱۱۳). مقاتل آن را قهار، چیره و زبردست، آفریننده، از جنبه مثبت و سرکش، ستمگر و کشتن به غیر حق، عاصی و نافرمان از وجه دیگر تفسیر کرده است (ص ۱۸۵).

معنای پیشنهادی: «جبار یعنی کسی که نظرش را در سطح جمعی و به جمعی تحمیل و دیگران را مجبور به پذیرفتن آن می کند». بنابراین جبار کسی است که اراده اش نافذ است و اراده خود را بر هر کس که بخواهد به جبر تحمیل می کند (طباطبایی، ۱۹/۲۵۸). این صفت برای انسان مذموم است. زیرا از شدت تکبر در مقابل خداوند، و یا عوامل او گردنکشی و سرفرازی نموده، اما در مورد خداوند ممدوح است. زیرا نهایتاً دست خدا بالای دست ها است و اوست که با وجود سرپیچی بندگان نافرمان و جبار، اراده و خواست و نظرش را به بندگان تحمیل کرده که این اعمال خواست قطعاً به منظور ارتقاء کیفیت می باشد و در صورت عدم قبول و طغیان و سرکشی، آنها را دچار عذاب می گرداند و دیگران را مجبور به پذیرش خواست خود می کند. قال الله عزوجل: مَا آتَتْ عَلَيْهِمْ بِجَبَّارٍ؛ اى بمسلط فتقهرهم على الاسلام. یعنی تو بر آنها مسلط نیستی تا آنها را مجبور به اسلام آوردن کنی (ابن منظور، ۴/۱۱۳).

## «صدع»

واژه «صدع» در پنج سوره قرآن کریم به کار رفته است. يدل على انفراج فى الشىء وصدعت اى قطعته، والصدع: النبات، لأنه يصدع الأرض، في قوله تعالى: والأرض ذات الصدع (الطارق، ۷۲). با توجه به معانی مختلف کلمه، کدام معنی شامل تر است؟ صدع به معنی شکافنده، شکافتن و شکافته شدن، معادل این مفهوم است: «صدع نوعی عیان کردن درون می باشد». زمین در روز قیامت و برانگیختن مردگان درونش را آشکار می کند. صبح عیان می شود و شب به کناری

می رود و شب و روز از هم جدا می شوند. در توجیه معنای واقعه هم می توان گفت: با خوردن شراب دنیایی نوعی مدهوشی و بی خردی «ینزفون» به انسان دست می دهد، که ضعف های درون را فاش می سازد. اشاره به شعر:

ور کشی عربده گویند که وی کرد نه می      ور کنی موعظه گویند که می کرد نه وی

ولی شراب بهشتی. چنین نیست؛ نه عقل را زایل می کند و نه آدمی لب به یاوه گشوده و ضعف را عیان می سازد.

در نمونه های دیگر کار به سادگی دو مورد فوق نمی باشد. از آن رو که با واژه کلیدی و اعتقادی روبرو هستیم. به عنوان مثال کلمه «ولی» از این دست بوده و دقت نظر بیشتری را می طلبد.

«ولی»:

الولاية: مصدر الموالاة (فراهیدی، ۱ / ۲۹۱) في أسماء الله تعالى: الولي هو الناصر، وقيل: المتولي لامور العالم والخلائق القائم بها، و من أسمائه عزوجل. الخطة كالامارة، السلطان، النصر، لصديق والناصر. ضد العدو، القرب والدنو، ۶ (ابن منظور، ۸ / ۱۹۴). الولاية: السلطان والملك والنصرة والحكم. (المنير، ۱۵ / ۲۵۵). ولی را به معانی؛ دوست، سرپرست فرزند و جانشین ولی المومنین و نصیر آورده اند (خرمشاهی، ۴۰۸).

مقاتل می پندارد، «ولی» در قرآن به ده صورت تفسیر شده است (ص ۲۱۶) از جمله: فرزند، دوست، برده آزاد شده، اله، پروردگار، ارباب... اما منتقدان در این باره می نویسند؛ کلمه «ولی» در ترجمه بلاشر نمونه بارزی از روش انتخاب وجوه مقائل است. آن جاکه به هر قیمت، حتی به قیمت تهی کردن عبارت از هر گونه معنای صریحی، به کلمه ارباب یا ولی نعمت = patron می پیوندد. وی گاه «قرب» (خویشاوند نزدیک)، گاه «رب» (پروردگار)، گاه «ناصر» به کار می برد تا جزئیات معنایی هر چه نزدیک تر به متن باشد (نویا، ۹۵).

«ولی» در نگاه علما

تلاش علما برای دستیابی به مفهوم این واژه، در کنار معانی لغوی، واضح است. این امر منجر

به پیدایش قریب بیست معنا، از معنای ضعیف تا معنای قوی، برای آن شده است، که در مجموع می توان آن ها را در سه معنای قرب، اولی به تصرف، یعنی آن که سزاوارتر به تصرف است و قدرت دسته بندی نمود. لکن الاصل فی معناها ارتفاع الواسطه الحائله بین الشیئین بحیث لایکون بینهما ما لیس منهما. ولیکن اصل در معنای آن، برداشته شدن واسطه ای است که بین دو چیز حائل شده باشد. ف به طوری که بین آن دو چیز غیر از آن دو چیز باقی نماند (طهرانی، ۲۲/۵-۲۳) علمای معاصر آن را هم پای ولایت معنوی و ولی را قافله سالار معنویت دانسته اند (مطهری، ۳/۲۸۴-۲۸۵)

بررسی اول: معنای ولایت در سوره بقره (آیه ۲۵۷)

الف) در سوره بقره آیه ۲۵۶ و ۲۵۷ چنین آمده: لا إكراه في الدين قَدْ تَبَيَّنَ الرُّشْدُ مِنَ الْغَيِّ فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدْ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى ... اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أُولِيَاءُ هُمُ الطَّاغُوتِ يُخْرِجُونَهُمْ مِنَ النُّورِ إِلَى الظُّلُمَاتِ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ. در آیه ۲۵۶ اختیار، بین ایمان آوردن و ایمان نیاوردن مطرح است. در حالی که در آیه بعد، رفتاری که خداوند به تبع انتخاب انسان ها انجام می دهد، مطرح می شود. خداوند «ولی» کسانی است که ایمان آورده اند، دست آن ها را می گیرد و از ظلمت ها به سوی نور حرکت می دهد.

مناسب ترین معنا برای این واژه چه می تواند باشد تا در آیه فوق معنا می دهد؟ با ذکر این نکته که ظلمت و نور حقیقی و واقعی و هر خلاف توهم بسیاری از مفسران و دانشمندان از باب مجاز گویی نیست (طباطبایی، ۲/۳۴۵).

بررسی معنای «قرب»، «اولی به تصرف» و «دوست» برای ولایت

۱- اگر ولایت را به معنای اولی به تصرف - آن که در تصرف سزاوارتر است - بگیریم آن گاه در آیه «اللَّهُ وَلِيُّ الَّذِينَ آمَنُوا يُخْرِجُهُمْ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ» خواهیم داشت: خداوند سزاوارتر است در تصرف به امور مؤمنین، به این معنی که دست مؤمنین را گرفته و آنها را از ظلمات به

سوی نور می برد. با فرض، سزاوارتر به تصرف در امور مردم از جمله کفار، این سؤال مطرح خواهد شد که چرا خداوند فقط دست مؤمنین را گرفته و به سوی نور می برد؟ ثانیاً معنای اولی به تصرف بودن خداوند ارتباط مستقیمی به حرکت دادن از ظلمت ها به سوی نور ندارد!

۲- ولایت به معنای قرب، معنایی جامع و شامل نیست. تنها در سوره توبه به آیه ۱۲۳ آمده است: **يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا قَاتِلُوا الَّذِينَ يَلُونَكُمْ مِنَ الْكُفَّارِ وَلِيَجِدُوا فِيكُمْ غِلْظَةً وَعَلِمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ.** با آن دسته از کفار که در جوار و نزدیکی شما هستند، جنگید! در این جا ولایت به معنای قرب است. برای ولی در آیات دیگر عموماً نمی توان معنای قرب را قائل شد. اگر ولایت را به معنای قرب در نظر بگیریم، آنگاه؛ «**الله ولی الذین آمنوا**» به این معنا خواهد بود: که خداوند در جوار کسانی است که ایمان آورده اند، و آنها را از ظلمت ها به سوی نور می برد. این معنا چندان گویا نیست. زیرا اولاً خداوند در جوار همه است، ثانیاً میان قرب و حرکت دادن از ظلمت ها به سوی نور ارتباط مستقیمی وجود ندارد.

۳- اگر ولایت را به معنی سرپرستی بگیریم - که این معنا شایع تر است - خواهیم داشت: خداوند سرپرست کسانی است که ایمان آورده اند. دست آنها را می گیرد و از ظلمت به سوی نور می برد. به این معنا نیز اشکالات قبلی وارد است.

۴- اگر ولایت را به معنای دوست و یاور بگیریم تا اندازه ای در آیه ۲۵۷ سوره بقره، راه گشا خواهد بود. ولی اگر همین معنا را - ولایت به معنی دوست - در آیات دیگر و نیز واقعه غدیر خم بگذاریم بی معنا خواهد بود. (شریعتمداری، ۴ / ۷۳۹؛ مکارم شیرازی ۴ / ۴۲۴ به بعد). چه معنایی برای ولایت در نظر بگیریم تا در هر دو صادق باشد؟

#### معنای مشترک ولی

معنای ولایت با توجه به آیات قرآن، «سوق دادن و رساندن به شایسته ترین ثمره و سرانجام است».

اگر بخواهیم این واژه را در قالب یک واژه معنا کنیم، می توان کلمه «قافله سالار» را جایگزین نمود. این معنا را در آیه مورد بحث بگذاریم: **الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات الی النور.** می فرماید: اگرچه دین اختیاری است، ولی کسانی که حقیقتاً به دین الهی ایمان بیاورند،

خدا قافله سالاران را خواهد بود. در مقابل، کسانی که مسیر دیگری را طی کنند، طاغوت قافله سالار آنها می شود و آنها را از نوری که دارند به سوی ظلمت ها عبور می دهد و سرانجام آنها، جاودان بودن در آتش جهنم است. امام (ع) قافله سالار کاروان انسانیت است، که از راه باطن به سوی خدا سیر می کند (طباطبایی، ۱۸۵) این معنا صحیح تر جلوه می کند یا قرب؟ با این معنا امیرالمؤمنین (ع) در غدیر خم، نه سرپرست، دوست و یاور، هم پیمان، بلکه قافله سالار مؤمنین معرفی شده اند. قافله سالار حرکت دهنده انسان ها در فتنه ها و شدائد به سمت امنیت است.

رسیدن به معنای «قافله سالار»، انتهای راه نیست. بلکه در برابر بار مفهومی عظیمی قرار خواهیم گرفت. به طور مثال برخی خواص این واژه عبارتند از:

۱- با این تعریف محصول ولایت قرب است، هر چه ولایت بیشتر قرار بگیریم و کمتر مانع ایجاد کنیم و خود را در معرض ولایت قرار داده و به دست ولایت بسپاریم، در صراط بیشتر جلو برده می شویم. قرب، معنای ولایت نیست، بلکه محصول ولایت است.

۲- هدایت نیز از جمله افعالی است که در محدوده کار ولی قرار می گیرد. قافله سالار قافله اش را هم زمان با ولایت، هدایت می نماید.

۳- رودخانه ولایت، خلاق را جلو برده، به بین الصورین و قیامت و عالی ترین درجات بهشت رسانده و حتی در درجات بهشت هم متوقف نمی شود.

۴- قافله سالار می تواند، قافله اش را از منطقه در تصرف دیگران، عبور دهد. قافله سالار قافله اش را، حتی از بیابان ها و مابین راهزنان عبور می دهد، از درون صحنه های سخت و راحت قافله اش را عبور می دهد. لذا شأن قافله سالار با این موضوع که از درون صحنه های عمقی و یا ما بین افراد بد عبور منافات ندارد. *یخرجهم من الظلمات الی النور*... (این رفتار مختصراً در سوره ابراهیم آیه ۵ و مفصلاً در سوره طه آیه ۴۵ تا ۷۴ بیان شده است. آنجا که موسی (ع) بنی اسرائیل را از دست فرعونیان نجات داده و به سرزمین طور ایمن رساند).

۵- به دنبال تبعیت از قافله سالار، الف) قافله نیز مطرح می شود. ب) مسیر و مقصد از ملزومات قافله است، که در پی آن، طریق و سبیل و صراط جایگاه پیدا می کند. ج) مفهوم چگونگی

حرکت بر مسیر مطرح می شود. د) مفهوم چگونگی اتصال به قافله سالار (یعنی ولی) به میان می آید. ه) مقوله رشد کاروانیان توسط قافله سالار نیز قابل طرح است. و) توشه کاروانیان، از دیگر مسائل قابل بررسی است. پس، با مطرح کردن عنصر ولایت به عنوان سرخوشه مطلب، مخاطب به سوی اجزای بعد، هدایت می شود و مفاهیم بسیاری از درون مفهوم قافله سالار، چون چشمه می جوشد. به این معناکه معنای قافله سالار برای مفهوم ولی، انتهای معنا نخواهد بود، بلکه ابتدای چشمه ای است که ما را به سمت دریافتن ابعاد دیگر و فهم ژرف تر این واژه، سوق می دهد. در این جا برای دور نشدن از عنوان بحث به ذکر همین مقدار بسنده می کنیم.

۶- همچنین **يَلُوْنَكُمْ** (التوبة، ۱۲۳) به معنای این است که «با کافرانی که به دنبال شما هستند بجنگید. در این صورت قافله سالار متضمن این معنا نیز خواهند بود».

در این مرحله دانستیم که، ولی قافله سالاری است که، مومنین را از ظلمت به سوی نور، قافله سالاری می کند. اینک در جستجوی درجه دیگری از معنای «ولی»، با طرح این سؤال که ولایت بر همگان چگونه خواهد بود، معنای ولایت را در سطوح بالاتر جستجو می نمایم. گفتنی است، برای تحقیق، آیات کلیدی که از نظر معنا، فراگیرتر است، مورد بررسی قرار گرفته، و سپس معنای پیشنهادی، در آیات دیگر قرار داده می شود.

### بررسی دوم: اوج معنای ولایت: «هو خیر ثواباً و خیر عقباً» الکهف

اوج معنای ولایت در سوره کهف آیات ۳۲ تا ۴۵، چون نگینی در حلقه انگشتی است. شاید معنایی از این عظیم تر برای ولایت نتوان یافت. اندکی بر سیاق آیات تأمل کنیم. **واضرب لهم مثلاً رجلین جعلنا لاهدهما جنتین من اغاناب و حففتاهما بنخل و جعلنا بینهما زرعاً**. دو رفیق بودند که یکی از این ها باغ هایی با درختان تو در تو و انواع میوه داشت و زراعت می کرد. از میان این باغ ها نهر آب باصفایی جریان داشت. در حالی که نفر دوم تا این اندازه ثروت نداشت. روزی نفر اول به دوست مستضعف خود می گوید: من خیلی در این باغ سرمایه گذاری نموده و زحمت کشیده ام و اصلاً قابل تصور نیست که باغ به این قشنگی و زیبایی، نابود شود. اصلاً فکر نمی کنم قیامتی به پا شود و ما از دنیا برویم و نابود بشویم، که پس از آن بخواهد قیامتی به



پا شود. اگر بر فرض قیامتی به پا شود، خداوند بهتر از این باغ را به من عطا می کند. دوست ناراحت می شود، قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذی خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك رجلاً. آیا به خدا کافر شده ای؟ خدایی که تو را از ابتدا خلق کرد. أكفرت بالذی خلقك من تراب در خلال این مجموعه آیات، قافله سالاری و چیزی فراتر از قافله سالاری مطرح می باشد.

دوست مستضعف به دوست ثروتمند می گوید: آیا به خدایی که تو را از خاک خلق کرده، سپس به صورت نطفه قرار داده و به صورت آدمی با این بزرگی و کمال رسانده است، کافر شده ای؟ لکننا هو الله ربی. اما بدان، من هنوز اعتقاد دارم که ربم الله است، ولا أشرك بربی أحداً، هرگز نسبت به ربّ خودم مشرک نمی شوم. ولولا إذ دخلت جنتك قلت ما شاء الله لا قوة إلا بالله چرا وقتی خواستی وارد باغت شوی نگفتی: ما شاء الله لا قوة إلا بالله إن ترن أنا أقل منك ملاً و ولدأ؟ زمانی که می بینی من از جنبه مالی و از جنبه فرزندان از تو کمتر دارم و تو بیشتر داری، چرا ما شاء الله نگفتی؟ فعمی ربی أن یؤتین خیرا من جنتك، اما من از خدا می خواهم و امید دارم که خداوند بهتر از باغ تو به من عطا کند. و يرسل علیها حساباناً من السماء فتصیح صعیداً زلقاً، آتشی از آسمان می فرستد و باغ تو را از بین می برد و با خاک یکسان می کند. أو یصیح ماؤها غوراً فلن تستطيع له طلباً، یا صبح که بلند می شوی، خواهی دید آب این باغ هایت خشک شده، و دیگر هیچ دسترسی به آب نداری. وأحیط بثمره فأصبح یقلب کفیه علی ما أنفق فیها رفیق ثروتمند یک روز صبح از خواب بیدار شد و در عین ناباوری دید که باغش با خاک یکسان شده است. «بعد از این گفتگو آنچه مومن فقیر گفته بود به عمل آمد» (لاهیجی، ۲/۸۹۸). دست هایش را از شدت ناراحتی بر هم کوفت و می گفت: من در این باغ خیلی زحمت کشیده و خرج کرده ام. و هی خاویة علی عروشها. در حالی که این باغ با خاک یکسان شده بود. و یقول یا لیتنی لم أشرك بربی أحداً. و می گفت ای کاش برای خدای خود شریک قائل نمی شدم. در این آیه معنای ولایت به صورت مشروح بیان شده است. خدا آن شخص را از خاک خلق نموده. به هیأت انسانی رشید و قوی و عاقل درآورد و مال و باغ به او عطا کرده است، حال این شخص قدردان نبود. لذا مشمول آیه ۲۵۶ سوره بقره خواهد شد. لا إکراه فی الدین قد تبین الرشد من

الغی راه رشد از ضد رشد را برای تو کاملاً آشکار نمودم. هر طور می خواهی انتخاب کن! حالا که او راه بدی را انتخاب نمود و درست رفتار نکرد خداوند بر حسب قوانینی که در عالم قرار داده است، او را به شایسته ترین تبعات عملش می رساند. از این رو که، او از توحید خارج شد شایسته زایل شدن نعمات بود. در ادامه خداوند، عظیم ترین معنای ولایت را مطرح می کند. می فرماید؛ **هنالک الولاية لله الحق هو خير ثواباً و خیر عقباً**، «سوق دادن و رساندن به شایسته ترین ثمره و سرانجام است».

### درجات معنای ولی

ولی در بالاترین جایگاه و معنایش، کسی است که کل عالم و آدم را در تمام زمان ها، قافله سالاری نموده و به شایسته ترین ثمرات و جایگاه ها سوق می دهد. این مفهوم کلی در آیات، با توجه به شرایط متفاوت، بروزات و نمودهای مختلف دارد. مثلاً در آیه ۲۵۶ بقره، که ایمان آوردن و کفر ورزیدن در محدوده دنیا مطرح است، «ولی» در دنیا به صورت «الله ولی الذین آمنوا یخرجهم من الظلمات إلى النور...» نمود دارد. در حالی که، درجه ای بالاتر از «ولی»، در قیامت به صورت، «وردوا إلى الله مولا هم الحق» تظاهر پیدا می کند. این نکته با مراجعه به تفاسیر قابل احصاء است.

(گنابادی، ۳۰۱/۲). هر کسی، هر کاری که در گذشته انجام داده، در قیامت به همان موضوع مبتلا می شود. سپس می فرماید؛ **وردوا إلى الله مولا هم الحق یعنی**؛ همه انسانها و خلائق به سوی الله، که مولای حقیقی آنها بوده و هست، بازگردانده می شوند. تنها یک ولی وجود دارد. **و ضل عنهم ما كانوا یفترون و آن کسانی را که به عنوان ولی پنداشته و افتراءاتی که می بستند، در قیامت سقوط داده و دلیل و سرنگون می شوند** «لقد ابتعد عنهم و تلاشی کما یتلاشی السراب» (مدرسی، ۳۷۰/۴). هیچ چیزی از ولایت خدا خارج نیست و بازگشت همه به سوی اوست. صاحب این ولایت را مولا می نامیم. یعنی قافله سالاری که تمام موجودات را، در بازگشت به سوی خویش، قافله سالاریشان می کند.

بالاترین درجه ولایت به صورت هو خیر ثواباً و خیر عقباً می باشد، که تا عالی ترین درجات بهشت ادامه پیدا می کند. «و او بهترین نتیجه و جزاء دهنده است، و او بالاترین و بهترین عاقبت

و مرجع باشد که از هر جهت و در همه امور مقصد نهایی و مطلوب تمام است» (مصطفوی، ۲۶۷/۱۳).

با بررسی سه آیه، که از لحاظ معنا فراگیرتر است، به عنوان نمونه در می یابیم، آیات فوق دربرگیرنده مفهوم ولایت در سه محدوده دنیا و قیامت و بهشت می باشد. ولایت در سه شرایط مختلف به سه صورت نمود دارد. که هر سه معنا نه تنها نقض کننده معنای قبلی نیست، بلکه محدوده وسیعتری را شامل می شود.

به عنوان حسن ختام و تیمن و تبرک به دو نکته از آیه: «هنا لك الولاية لله الحق هو خير ثواباً و خير عقباً» اشاره می نمایم.

نکته اول: در منابع تفسیری و حدیثی از قول امام صادق و امام باقر علیهم السلام روایت شده که مراد از ولایت خدای تعالی ولایت امیر المومنین (ع) است (لاهیجی، ۸۹۹/۲؛ صادقی تهرانی، ۱۰۲/۱۸؛ کلینی/۴۱۸؛ قمی مشهدی، ۸۱؛ عروسی حویزی، ۲۶۲؛ استرآبادی، ۲۹۶/۱؛ مجلسی، ۱۲۶/۳۶؛ بحرانی، ۴۶۹/۲).

نکته دوم، امام صادق (ع) در مورد آیات فوق فرمودند: هما علی ورجل آخر (حسینی استرآبادی، ۲۹۳ - ۲۹۴؛ مجلسی/۱۲۴؛ بحرانی، ۴۶۶/۲) و نیز آمده، آن چه را که مرد مؤمن به زبان جاری کرده بود، همان واقع شد «بعد از این گفتگو آن چه مؤمن فقیر گفته بود، به عمل آمد» (لاهیجی، ۸۹۸/۲).

#### ● منابع

علاوه بر قرآن کریم؛

- ۱- بحرانی، سیدهاشم، البرهان فی تفسیر القرآن، تهران، ۱۴۱۵ق.
- ۲- همو، ابن جوزی، المدهش فی علوم القرآن و الحدیث و اللغة و عیون التاریخ و الوعظ، بغداد، ۱۳۰۸ق/۱۳۴۸ش.
- ۳- ابن جوزی، عبدالرحمن بن علی، غریب الحدیث، بیروت، ۱۴۰۵ق.
- ۴- ابن قتیبه، عبدالله بن مسلم، تأویل مشکل القرآن، به کوشش محمد حسن بحری بینا باج، مشهد، ۱۳۸۴ش.
- ۵- ابن منظور، محمد بن مکرم، لسان العرب، بیروت، ۱۹۹۷م.
- ۶- ترمذی، محمد بن علی، الفروق و منع الترادف به نقل از نویه پل، (تفسیر قرآنی و زبان عرفانی) ۱۳۷۳ش، بی جا.

- ۷- ثعالبی، ابومنصور اسماعیل، فقه اللغة و سر العربیة، موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، قم، بی تا.
- ۸- زمخشری محمود، الفائق فی غریب الحدیث، قاهره، ۱۳۶۵ش.
- ۹- حاجی خلیفه، کشف الظنون عن اسمی الکتب و الفنون، بیروت، ۱۴۰۲ق.
- ۱۰- حسینی استرآبادی، علی، تأویل الآیات الظاهرة فی فضائل العترة الطاهرة، قم، ۱۴۰۹ق.
- ۱۱- حسینی طهرانی، محمدحسین، امام شناسی، تهران، ۱۴۰۸ه.ق.
- ۱۲- خرمشاهی، بهاء‌الدین، فرهنگ موضوعی قرآن مجید، تهران، ۱۳۶۹ش.
- ۱۳- راغب اصفهانی، حسین، المفردات فی غریب القرآن، بیروت، ۱۴۲۲ق.
- ۱۴- سجادی، جعفر، فرهنگ معارف اسلامی، شرکت مولفان و مترجمان، ۱۳۶۶ش، بی جا.
- ۱۵- سوراآبادی، ابوبکر عتیق بن محمد، تفسیر، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۱۶- سیوطی، جلال‌الدین، الاتقان، بیروت، ۱۴۲۴ق.
- ۱۷- سیدی، حسین، بررسی زبان شناختی وجوه و نظایر در قرآن کریم، محمد العلوا، سلوی، مشهد، ۱۳۸۲ش.
- ۱۸- شاکر، محمدکاظم، روش های تاویل قرآن، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۱۹- شریعتمداری، جعفر، شرح و تفسیر لغات قرآن، مشهد، ۱۳۷۷ش.
- ۲۰- صادقی تهرانی، محمد، الفرقان فی تفسیر القرآن، قم، ۱۳۶۵ش.
- ۲۱- صدوق، محمدبن علی، معانی الاخبار، قم، ۱۳۷۹ش.
- ۲۲- طباطبائی، محمدحسین، شیعہ در اسلام، قم، ۱۳۶۲ش.
- ۲۳- همو، المیزان فی تفسیر القرآن، قم، ۱۴۱۷ق.
- ۲۴- طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان، بیروت، ۱۳۷۹ق.
- ۲۵- عبدالباقی، فؤاد المعجم المفهرس، بیروت، ۱۴۲۰ق.
- ۲۶- عبدالنواب، رمضان، مباحثی در فقه اللغة و زبان شناسی عربی، ترجمه حمیدرضا شیخی، ۱۳۶۷ش.
- ۲۷- عبدالرحمن بنت الشاطی، عایشه، الاعجاز البیانی للقرآن، ترجمه حسین صابری، تهران، ۱۳۷۶ش.
- ۲۸- عروسی حویزی، عبد علی بن جمعه، نورالثقلین، قم، ۱۴۱۵ق.
- ۲۹- عسگری، ابوهلال، الفروق فی اللغة، به کوشش محمد علوی مقدم، مشهد، ۱۳۶۳ش.
- ۳۰- فرزانه، سیدبابک، عنایت الله فاتحی نژاد، درآمدی بر مبانی ترجمه، تهران، ۱۳۸۰.
- ۳۱- فراهیدی، خلیل بن احمد، العین، قم، ۱۴۱۴ق.
- ۳۲- فیض کاشانی، محسن، الصافی فی تفسیر کلام الله، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۳۳- قرشی، علی اکبر، تفسیر احسن الحدیث، تهران، ۱۳۷۷ش.
- ۳۴- قمی، محمد، کنز الدقائق و بحر الغرائب، تهران، ۱۳۶۶ش.
- ۳۵- کلینی، محمدبن یعقوب، الکافی، به کوشش علی اکبر غفاری، ۱۳۶۷ش.
- ۳۶- گنابادی، سلطان محمد، تفسیر بیات السعادة، بیروت، ۱۴۰۸ق.
- ۳۷- لاهیجی، محمدبن علی شریف، تفسیر، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۳۸- مجلسی، محمدباقر، بحار الانوار، بیروت، ۱۴۰۴ق.
- ۳۹- محقق، مهدی، وجوه قرآن، به کوشش ابراهیم تفلیسی و ابوالفضل حبیب، تهران، ۱۳۷۱ش.

- ۴۰- مدرس، سید محمد تقی، من هدی القرآن، تهران، ۱۴۱۹ق.
- ۴۱- مصطفوی، حسن، تفسیر روشن، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۴۲- مطهری، مرتضی، ولاءها و ولایتها، قم، ۱۳۶۹ش.
- ۴۳- معارف، مجید، ضوابط فهم حدیث در لسان اهل بیت، مجله تحقیقات علوم قرآن و حدیث، ش ۱، تهران، ۱۳۸۳ش.
- ۴۴- مقاتل بن سلیمان، الأشباه والنظائر فی القرآن کریم، ترجمه محمد روحانی، تهران، ۱۳۸۱ش.
- ۴۵- همو، تفسیر، بیروت، ۱۴۲۳ق.
- ۴۶- مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران، ۱۳۷۴ش.
- ۴۷- منجد، محمد نورالدین، الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم، ۱۹۹۹م.
- ۴۸- موسوی جزائری، نورالدین، الفروق اللغات فی التمییز بین مفاد الکلمات، ۲۰۰۳م.
- ۴۹- میرباقری، محسن، ظاهر قرآن باطن قرآن، تهران، ۱۳۸۰ش.
- ۵۰- مبینی، رشیدالدین، کشف الاسرار و عدة الابرار، تهران، ۱۳۳۹ش.
- ۵۱- واعظ زاده خراسانی، محمد، المعجم فی فقه لغة القرآن و سر بلاغته، ۱۴۲۵ق.
- ۵۲- وهبة بن مصطفى، زحیلی، المنیر، دارالفکر المعاصر، بیروت و دمشق، ۱۴۱۸ق.
- ۵۳- نوبیا، پیل، تفسیر قرآنی و زبان عرفانی، ترجمه اسماعیل سعادت، تهران، ۱۳۷۳ش.
- ۵۴- هنائی، علی بن الحسن، المنجد فی اللغة، احمد مختار عمر ضاحی عبدالباقی، عالم الکتب، قاهره، بی تا.
- ۵۵- یاحقی، محمد جعفر، فرهنگنامه قرآنی، مشهد، ۱۳۷۷ش.